

موسیقی و احساس از دیدگاه نظریه‌های تجلی، احساس و تحریک

محدثه آهی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تهران، پردیس فارابی

Mohadese.ahi66@gmail.com

### چکیده

فلسفه موسیقی شاخه‌ای از فلسفه است که با نگاهی عمیق و بنیادین به مسائل و پرسش‌های مطرح در هنر موسیقی و تجربه موسیقایی افراد می‌پردازد. با توجه به این نکته، در این نوشتار، به بررسی چگونگی فرآیند رشد و ظهور احساس در موسیقی با توجه به سه دیدگاه رایج در این موضوع یعنی تجلی، احساس و تحریک پرداختیم. موسیقی یکی از انتزاعی‌ترین و غیرتقلیدی‌ترین هنرها محسوب می‌شود که قدرت برانگیختن و القای احساسات مختلف در انسان را دارد. آهنگ‌ساز، احساس خود را از طریق گام‌ها و نت‌های موسیقی به صدا در می‌آورد تا حس درونی خود را روی صحنه اجرا به همگان اعلام کند بی‌آنکه از زبان گفتار استفاده کند. شنونده نیز موسیقی را می‌شنود و با توجه به معنایی که از آن دریافت می‌کند احساسات درونی خود را در واکنش به موسیقی بروز می‌دهد و در این واکنش احساسی، مخاطب از احساسات و تجربیات واقعی خود در زندگی نیز تاثیر می‌پذیرد. به این شکل که به واسطه موسیقی برخی واقعیات زندگی خود را تخیل و تصور کرده و سپس، در تجربه موسیقایی خود واکنش احساسی از خود نشان می‌دهد.

**واژه‌های کلیدی:** موسیقی، احساس، تحریک، تجلی، تخیل و واکنش.

### مقدمه

خطرناک دانست. زیرا با یکی از پیچیده‌ترین ابعاد وجودی انسان یعنی احساس، به شکل عمیق سر و کار دارد و در برانگیختن احساسات درونی مخاطب یا جلوه دادن احساسات درونی مصنف بسیار توانا و قدرتمند است. موسیقی به دلیل آزاد بودن از قید و بند و محدودیت‌های موجود در زبان، بعد مشترک انسانی را در تک تک افراد مخاطب قرار می‌دهد و همه انسان‌ها از هر فرهنگ و دینی را به هم پیوند می‌دهد؛ به نحوی که موسیقی برای همه آنها لذت بخش و معنادار جلوه می‌کند. صدای موسیقی ذهن انسان را به دنیایی

تاثیر موسیقی بر انسان و جنبه‌های مختلف زندگی شخصی، اجتماعی، فرهنگ، هویت و مسائل وی برای همه علاقه‌مندان به موسیقی آشکار است. ارزش و اهمیت موسیقی در زندگی انسان به قدری است که در هر عرصه، مکان و موقعیتی حضور پررنگ و تاثیرگذار آن به چشم می‌خورد. انسان‌های بسیاری با موسیقی زندگی می‌کنند و با آن احساس آرامش، شادی، هیجان، غم و حتی نفرت را تجربه می‌کنند؛ به طوری که گاهی می‌توان آن را بسیار مفید و گاهی بسیار

اجراهای موسیقی خودشان احساسات باشند.)  
(کانیا، ۲۰۰۷: ۳۲)

یکی از حلقه‌های گم‌شده که در تعاریف کلی از موسیقی ارائه می‌شود، مانند این که «موسیقی هنر بیان احساسات توسط صداهاست»، آن جایی است که به طور مستقیم از احساس به موسیقی پل می‌زنیم و به واژه هنر کم توجهی می‌کنیم. در حالی که واژه هنر در تعریف موسیقی نشان دهنده این معنای مهم است که موسیقی ابزاری برای بیان احساسات است نه این که خود موسیقی دارای احساس باشد. زیرا موسیقی ادراک کننده نیست که دارای احساس باشد. واژه هنر که ابداع انسان است دال بر این است که موسیقی هم از جمله هنرهایی است که از درون انسان به بیرون تراوش کرده و چیزی به نام نفس موسیقی با احساس یا این که موسیقی ذاتی دارای احساس است، وجود ندارد.

موسیقی خود دارای احساس نیست بلکه فقط مجموعه ابزار آهنگین است که صدایی موزون و هماهنگ را تولید می‌کنند و خودش دارای ادراک و فهم نیست که صاحب احساس باشد؛ بلکه موسیقی دارای صاحبان احساس است. یکی صاحب احساس مصنف یا آهنگ‌ساز است و دیگری صاحب احساس، شنونده یا مخاطب است. هم‌چنین در توصیف حالات انسانی در یک تجربه موسیقایی از عبارات ناظر بر احساس استفاده می‌شود. البته کاربرد عبارات ناظر بر احساس آنقدر محدود است که نخواهیم موسیقی را صرفاً به این جهت که از عبارات ناظر بر احساس در توصیف تجربه موسیقایی استفاده می‌کنیم، بیانگر احساس

فراتر از دنیای محدود به معانی شناخته شده در زبان می‌برد، قوه تخیل او را به کار می‌گیرد، تصاویری را در ذهن تداعی می‌کند، خاطراتی را بازسازی می‌کند و به انسان این امکان را می‌دهد که احساسات و تجربه خود را به واسطه آن در قالب واژگان و گزاره‌های ملموس به نحو استعاری و تمثیلی بیان کند و نامحدود بودن، نامحسوس بودن و بی‌انتهای بودن تجربه موسیقایی خود را آشکار سازد. اهمیت این هنر شگفت‌انگیز و ماورایی و تاثیر شگرف آن بر احساسات آدمی، نویسنده را بر آن داشت تا نظریه‌های مطرح در موضوع موسیقی و احساس انسان را کاوش کند.

#### تئوری‌های احساس و موسیقی

موسیقی، انواع احساس را در انسان تولید می‌کند و بر روی روابط، ساختار و نظام اجتماعی آن‌ها نیز تاثیر عمیق و شگرفی دارد. همه افراد تحت تاثیر موسیقی قرار می‌گیرند و می‌توان احساسات آن‌ها را به طور دلخواه تغییر، شکل و یا کنترل کرد. بنابراین، اگر جامعه یا افراد به مسیر احساسی غیر دلخواه روند، می‌توان دوباره فضای احساسی آن‌ها را تغییر داد. تاثیر موسیقی و بحث در موضوع مفید یا مخرب بودن آن بستگی به شرایط فردی و اجتماعی افراد دارد. موسیقی انتقال دهنده غم و شادی و شور و هیجان به مخاطب خویش است. اما نه به این معنی که خود موسیقی دارای احساس است بلکه موسیقی تنها بیانگر احساس است (قطعات موسیقی یا اجراهای موزیکال بیان کننده احساس هستند نه این که

می‌شوند نوعی تصدیق و واکنش به خالقان آثار هنری هستند. در واقع احساسات برداشت شده از آثار هنری به عنوان احساساتی که مصنفشان آنها را تجربه و حس کرده اند و از طریق اجرای قطعات هنری عرضه و بیان کرده اند، نگریسته می‌شوند. (دیویس، ۱۹۹۴: ۱۷۰). واکنش احساسی شنونده به یک اثر موزیکال، واکنشی است بیانگر احساساتی که آهنگ‌ساز هنگام خلق اثر آنها را تجربه کرده است. در این تفسیر از "تئوری تجلی"، مصنفان احساسات، هیجانات، حالات یا گرایش‌های خود را بیان و عرضه می‌کنند (همان: ۱۷۱) به عبارت دیگر، هنگامی که شخصی آهنگی می‌سازد فعل ساختن آهنگ چیزی است که در سر او جریان دارد و نه در جای دیگر و اثر هنری یا آهنگ همان چیزی است که در ذهن آفریننده آهنگ وجود دارد نه چیزی دیگر. (هنفلینگ، ۱۳۸۱: ۱۱۹)

مطابق تئوری تجلی، شخص مخاطب می‌تواند احساس مصنف را از آهنگش دریابد همان‌طور که می‌تواند ناراحتی فرد را از روی رفتارش و علائمی چون گریه کردن و اخم کردن تشخیص دهد. احساس مخاطب در واقع همان احساس مصنف است. طبق این نظر، واکنش احساسی شنونده به یک اثر موسیقایی واکنشی است بیانگر آن احساساتی که آهنگ‌ساز هنگام خلق اثر آنها را تجربه کرده است.

واضح است که اکثر آهنگ‌سازان و مصنفان تحت تاثیر احساسات خود به ساخت یک اثر و آهنگ نمی‌پردازند و چنین چیزی میان همه رایج و

بدانیم. این موضوع که موسیقی بیان‌کننده برخی حالات احساسی است که در قالب واژگان و عبارات احساسی قابل بیان است، تنها علت ارزش‌گذاری موسیقی نیست زیرا این موضوع ارزش موسیقی را کاهش می‌دهد. اما از طرف دیگر، موسیقی بیانگر احساس است، البته کاربرد واژگان احساسی برای موسیقی کاربردی تمثیل‌گونه و استعاره از احساسات واقعی خود صاحبان احساس یعنی آهنگ‌ساز و شنونده است. برخی معتقدند که موسیقی یا صرفاً بیانگر احساس آهنگ‌ساز است، یا صرفاً برانگیزنده احساس مخاطب است و به جمع میان این دو قائل نیستند.

دو نظریه مهم در این موضوع وجود دارند که هر یک، تنها صاحب و فاعل احساس (مخاطب و آهنگ‌ساز) را در نسبت با موسیقی مورد توجه قرار می‌دهند و دیگری را یا حذف می‌کنند یا بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. یکی تئوری تجلی<sup>۱</sup> و دیگری نظریه تحریک<sup>۲</sup> است که به ترتیب هر کدام موسیقی را یا تجلی احساس آهنگ‌ساز می‌داند یا آن را برانگیزنده و تحریک‌کننده احساس مخاطب می‌داند.

### تئوری تجلی احساس

تئوری تجلی، معناداری در هنر را برخاسته از این می‌داند که هنرمندان احساسات یا هیجانات خود را در تولید اثر هنری وارد و ارائه می‌کنند. احساساتی که از آثار هنری تفسیر و برداشت

<sup>1</sup> Expression

<sup>2</sup> Arousal

### تئوری تحریک

موسیقی زبان برانگیختگی احساس و آشکار کننده اثرات فیزیولوژیک مخاطب هنگام تجربه آن است. یک قطعه موسیقایی که القا کننده احساس است بیشتر مبتنی بر این می‌باشد که احساسی را در شنونده بر انگیزد. طرفداران این تئوری معتقدند که غمناکی یک آهنگ عبارت است از توان موسیقی در این‌که مخاطب را دچار حس غم و اندوه کند. پس توان موسیقی در تحریک کردن احساسات مردم است (دیویس، ۱۹۹۴: ۱۸۴).

شرط تحریک احساسی توسط موسیقی، داشتن کد احساسی آن موسیقی است. برای مثال چون ما ایرانی‌ها کد احساسی زنگ کلیسا را درک نمی‌کنیم و نمی‌فهمیم که یک مسیحی با شنیدن آن چه احساسی دارد لذا به غلط می‌گوییم که از آن صدا به ما احساسی انتقال نمی‌یابد و به آن بی‌توجهی می‌کنیم

مطابق این نظریه، واکنش مخاطبان به موسیقی از خود موسیقی جدا نیست و موسیقی ذاتا دارای معنا و انتقال دهنده احساس است و واکنش افراد به موسیقی نیز یک اعتبار میان افراد است و واکنش احساسی مخاطبان به موسیقی از ویژگی احساسی و نیز معانی خود موسیقی جدا نیست. (همان: ۱۸۵). همچنین، موسیقی احساس است یعنی موسیقی احساسی را در شنونده بر می‌انگیزد؛ البته بر حسب دارا بودن ویژگی‌های A, B, C یعنی ویژگی‌هایی که با اصطلاحات فنی موسیقی قابل تعیین باشند.

موسیقی احساس است مساوی است با این‌که موسیقی متمایل است به این‌که احساس را در

مرسوم نیست، زیرا همواره این امکان وجود دارد که مصنف در لحظه ساخت اثر درگیر احساسات خاصی باشد که اتفاقا آن احساسات مصنف را از تمرکز بر روی ساخت اثر مورد نظرش دور کنند و او را به دنیای دیگری ببرند به طوری که نتواند آهنگ مورد نظرش را بسازد. در نتیجه آثار هنری موسیقایی نشانه مستقیم و قطعی از احساسات هنرمندی نیست که سازنده اثر می‌باشد.

با وجود این اعتراض‌ها، نظریه تجلی هم چنان باقی مانده است. زیرا برخی مصنفان آشکارا احساسی مانند اضطراب را هنگام تحریر اثرشان احساس کرده اند و به نظر می‌رسد که قطعه هنری آنها بازتاب مستقیم احساس آنها بوده است. تئوری تجلی که موسیقی را تنها تجلی احساس مصنف می‌داند، جایگاهی برای مخاطب قائل نمی‌شود با این‌که او یک عضو کلیدی و اساسی در تجربه موسیقایی است و واکنش‌های احساسی مختلفی به یک آهنگ و اثر موسیقایی دارد. در این نظریه، مخاطب به کلی نادیده گرفته می‌شود و نیز از معانی‌یی که آهنگ‌ساز از طریق موسیقی در پی انتقال آنهاست سخنی به میان نمی‌آید و به نوعی موسیقی فاقد محتوا و معنا جلوه داده می‌شود. به این معنا که موسیقی در لحظه‌ای که آهنگ‌ساز در حال ساخت اثر است تنها تجلی صرف احساس وی در آن لحظه است و مصنف قصد انتقال هیچ معنایی را از طریق آهنگ به مخاطبان خویش ندارد و ممکن است حتی مصنف اصلا قصد انتقال احساسات خود را در اثر نداشته باشد یا این‌که در انتقال احساس نیز ناموفق بوده باشد. و در نتیجه تئوری تجلی نهایتا با شکست مواجه می‌شود.

نظریه تحریک به معناداری موسیقی قائل است و معتقد است که واکنش‌های مخاطبان به موسیقی نشان از این دارد که معنایی را از موسیقی دریافت کرده‌اند و به همین دلیل عمیقا به آن واکنش نشان می‌دهند. موسیقی مانند کسی است که حرفی مهم را به آن‌ها زده و آن‌ها نیز در مقابل احساسات خود را نسبت به آن بروز می‌دهند تا نشان دهند با آن همدرد هستند. در واقع مخاطب هنگام تجربه موسیقایی، معنایی از آهنگ دریافت می‌کند و به آن واکنش نشان می‌دهد و خود را در آن لحظه با آهنگ یکی می‌پندارند. در این نظریه، شرایطی ذکر می‌شود تا واکنش مناسب و شایسته مخاطب به موسیقی را شرح دهد به این شکل که در ابتدا خود موسیقی باید دارای ویژگی‌هایی باشد که با اصطلاحات فنی موسیقی قابل تبیین و صحیح باشد. سپس، چنین موسیقی‌ای متمایل است به این‌که احساس را در مخاطبی برانگیزد که بدون وجود موانع و مزاحم‌های فکری به آهنگ گوش می‌دهد و به آن توجه و تمرکز دارد. در نهایت، تحریک احساس توسط موسیقی به شکل غیرعمدی و ناخودآگاه شکل می‌گیرد تا واکنش مناسب مخاطب به آن همیشگی بوده و به نحو شایسته و اخلاقی انجام شود. البته یک ایراد به نظریه تحریک وارد است. این ایراد این است که واکنش احساسی همه مردم به موسیقی و تحریک شدن احساسات افراد از طریق موسیقی حتی با شرایط ذکر شده در این نظریه باز هم کلیت ندارد و موسیقی همه جا و همیشه واکنش احساسی مخاطب را بر نمی‌انگیزد.

شنونده‌ای که به روش مناسب توجه دارد بر انگیزد مگر این‌که گرایش مخاطب به موسیقی که احساس را در شنونده بر می‌انگیزد به واسطه فهرستی از عوامل منع‌کننده احساس یا مداخله‌کننده مسدود شود یا از گرایش مخاطب به آن (موسیقی) جلوگیری شود (همان: ۱۸۹-۱۸۷). یکی از موانع و عوامل مداخله‌کننده که مانع بروز واکنش احساسی مناسب می‌شود می‌تواند همان ندانستن کدهای احساسی و عدم آگاهی از موسیقی‌های مختلف در فرهنگ‌های مختلف باشد.

از دیگر ویژگی‌های نظریه تحریک این است که موسیقی گرایش دارد آن احساساتی را بر انگیزد که به عنوان واکنش‌های غیر عمدی محسوب می‌شوند و این واکنش‌ها به واسطه آهنگ برانگیخته می‌شوند و موسیقی موضوع واکنش آنها پنداشته می‌شود اما نه به نحو عمدی و از روی قصد (همان: ۱۹۳).

این ویژگی نظریه تحریک، مبنی بر این استدلال است که اثر موسیقایی برای مثال واقعا و از روی عمد موجب ناراحتی افراد نمی‌شود زیرا اگر یک آهنگ عمدا موجب ناراحتی مردم شود آن‌گاه شنونده دلیلی در دست خواهد داشت که در آینده دیگر به آهنگ گوش ندهد و از آهنگ‌گریزان خواهد بود زیرا از قبل آن را عاملی برای ناراحتی یا خشم خود خواهد دانست. در حالی که این‌گونه نیست و مخاطب در آینده نیز به آهنگ غمگین گوش خواهد کرد زیرا می‌داند که هدف موسیقی ناراحت کردن مخاطب نیست و از روی عمد او را دچار ناراحتی نمی‌کند.

مطرح شده به نظر می‌رسد باید بپذیریم که تجربه احساسی به واسطه موسیقی امری بدیهی و مسلم است و احساسات القا شده از طریق موسیقی نوع خاص و متمایزی هستند که فاقد متعلقات احساسی یعنی رفتار هستند و از طریق رفتار جلوه نمی‌کنند. در این دیدگاه، احساسات القا شده از طریق موسیقی بی قاعده و رمزگونه است و با اصطلاحات عامه قابل تحلیل نیست. (همان: ۲۰۲)

نقدی که به این نظریه وارد است این است که، اگر هیچ گونه ارتباطی میان احساساتی که به واسطه موسیقی تجربه می‌شود و احساسات تجربه شده در زندگی واقعی وجود نداشته باشد ما چگونه قادر هستیم احساسات خود از یک آهنگ را توصیف کنیم و برای یکدیگر شرح دهیم. اگر هیچ ارتباطی برای مثال میان غم حاصل از گوش دادن به یک قطعه موزیکال و غم تجربه شده در زندگی واقعی وجود نداشته باشد، پس غم کلمه‌ای واحد با معانی متفاوت خواهد بود که هیچ ارتباطی با هم ندارند.

اما چنین چیزی امکان پذیر نیست. زیرا اگر معنایی که ما از غم حاصل از یک آهنگ حس می‌کنیم با غمی که در زندگی واقعی خود تجربه کرده ایم هیچ ارتباطی وجود نداشته باشد آنگاه فهم موسیقی همواره و همیشه فهمی مبهم برای ما باقی خواهد ماند و امکان انتقال تجربیات احساسی ما از موسیقی به یکدیگر وجود نخواهد داشت. در نتیجه امکان ابراز همدردی و شراکت احساسی در یک تجربه موسیقایی از بین خواهد رفت. زیرا هیچ کسی نمی‌تواند تجربیات خود و احساسات یا معانی حاصل از آن را درک و وصف نماید و در

همچنین با وجود همه تلاشی که طرفداران تئوری تحریک در دفاع از آن می‌کنند باز هم این اعتراض وارد است که گاهی مواردی یافت می‌شود که در آن‌ها موسیقی با این‌که غمگین است و حس غم را انتقال می‌دهد اما برخی شنوندگان در عین دارا بودن شرایطی که تئوری تحریک ذکر می‌کند یعنی توجه و هوشیاری کافی به آهنگ و دانستن ویژگی‌های موسیقی باز هم به حس و سمت غم دچار و سوق داده نمی‌شوند. علت عدم واکنش مخاطب به موسیقی در این موارد این است که موسیقی هیچ احساسی را در فرد بر نمی‌انگیزد و در نتیجه اگر آثاری در موسیقی وجود داشته باشد که با این‌که غم انگیز هستند واکنش متناسب با آن غم را در شنونده بر نیانگیزند. پس نظریه تحریک نیز شکست خواهد خورد.

### احساس به موسیقی و ویژگی‌های موسیقی قابل اسناد است نه به صاحبان احساس

تئوری دیگری در موضوع موسیقی و احساس و اثر آن بر انسان وجود دارد که اساسا احساسات القا شده از موسیقی را به خود موسیقی و ویژگی‌های خود اثر موسیقایی نسبت می‌دهد. اما اگر احساسات را به خود موسیقی و اصول فنی آن نسبت دهیم این مسئله مطرح می‌شود که احساسات بیشتر از طریق رفتار جلوه می‌کنند یعنی به صاحب رفتار نسبت داده می‌شوند، در حالی که موسیقی فاعل رفتاری نیست و ناتوان از عمل و رفتار است. البته موسیقی می‌تواند موجب پویایی و حرکت شود و پویایی به آن قابل نسبت است اما باز هم فقط حرکت را می‌توان به موسیقی نسبت داد نه رفتار را. در این حالت و با توجه به ایراد

این میان احساسات حاصل شده برای مخاطبان موسیقی مبهم باقی می‌ماند.

**موسیقی تنها برانگیزنده یا باز نمود احساس در ظاهر افراد است.**

تئوری دیگر در موضوع ارتباط موسیقی و احساس، نظریه جان هاسپر است. وی معتقد است واکنش احساسی به موسیقی غم انگیز واقعی نیست و این آهنگ است که فقط حزن آور است اما واکنش مخاطب به آن واقعی نیست.

ناراحتی که از طریق موسیقی به شخص القا می‌شود بسیار متفاوت است از غم واقعی در زندگی واقعی. توصیف موسیقی به موسیقی غم‌انگیز تنها یک قیاس است که ما انجام می‌دهیم و برای هر دوی آنها کلمه مشابهی یعنی غم را به کار می‌بریم. ناراحتی در موسیقی فاقد شخصیت است و تجربه موسیقی غم‌انگیز که با نوعی هیجان و شادی همراه است با غم تجربه شده در زندگی واقعی که همراه با شادی نیست متمایز است. گرچه هر دو از حالات احساسی روانشناسی هستند. تجربه احساسی به واسطه موسیقی و واکنش افراد به آن فقط نوعی تظاهر است (رابینسون، ۱۹۹۷: ۲۲۵).

در این دیدگاه، موسیقی به شکل ذاتی و طبیعتی دارای قدرت القای احساس است. گرچه در ظاهر افراد و به همین دلیل که این ویژگی یعنی القای احساس ذات موسیقی است پس موسیقی می‌تواند زبان عام جهانی در همه فرهنگ‌ها باشد که حس غم و شادی را در چهره همه افراد در هر کشور و فرهنگی به طور یکسان بروز می‌دهد. یعنی چهره غمگین یک فرد چینی شبیه چهره

غمگین یک فرد فرانسوی است و افراد از هر فرهنگی که باشند چهره غمگین یا شاد آنها یک جور است و رفتارهایی که ویژگی‌های احساسی را از طریق موسیقی در افراد ایجاد می‌کنند از وجوه اشتراک افراد نشات می‌گیرند نه از وجوه اختلاف.

برای مثال، در اکثر فرهنگ‌ها از موسیقی شاد و تند برای ابراز ناراحتی و غم استفاده نمی‌شود و برعکس از موسیقی آرام و کند برای بیان شادی استفاده نمی‌شود. گرچه مواردی وجود دارد که علاقه‌مندان به موسیقی ویژگی‌های اثر موسیقایی را به درستی تشخیص نمی‌دهند و در شناسایی معنای یک قطعه موسیقی در فرهنگ‌های دیگر دچار اشتباه می‌شوند زیرا با نوع موسیقی آنان آشنایی ندارند (دیویس، ۱۹۹۴: ۲۴۴).

موسیقی هنری پیچیده است. دستورهای قراردادی آثار موزیکال و اجراهای موسیقی از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر و در طول زمان تغییر می‌کند اما با وجود این تغییرات، موسیقی برای شنوندگان آشنا با قراردادهای موسیقی یکسان آشکار می‌شود و احساسات نیز از طریق موسیقی به طور مشترک در ظاهر افراد ظاهر می‌شوند. البته همواره استثنائاتی وجود دارد.

اما اگر، موسیقی صرفاً احساساتی را در چهره و ظاهر ما آشکار کند و هیچ ارتباطی با احساسات واقعی و درونی ما در بافت زندگی نداشته و باز نمودی از احساس واقعی نباشد یا احساس واقعی را متجلی نکند پس چرا گاهی به آن واکنش عمیق نشان می‌دهیم و چرا موسیقی موجب تحریک ما می‌شود. به عبارت دیگر، اگر موسیقی تنها واکنش ساختگی را در ظاهر افراد بر می‌انگیزد،

شتاب، رکود، خشم، آرامش، نفرت و امثال آن وا می‌دارد.

برای مثال، موسیقی غمناک، موسیقی‌ای است که ما را غمناک می‌کند و این تحریک ساده احساسات است اما در شکل پیچیده‌تر این نظریه، موسیقی غمناک، موسیقی‌ای است که فقط شنونده را اندوهگین نمی‌کند بلکه حس شفقت و ترحم را نیز در او به وجود می‌آورد که نوعی واکنش به غم و انده دیگران است (بریس نایجل و دومینیک، ۱۳۸۴).

موسیقی تجربه‌ای است که می‌تواند انسان را به خاطرات تلخ و شیرین گذشته خود نیز سوق دهد. به این شکل که خاطرات را برایش یادآوری می‌کند و او را به سفر در زمان می‌برد و با یادآوری گذشته واقعی انسان او را درگیر احساسات عمیق در لحظه گوش دادن به یک ارکستر سمفونی یا یک تک آهنگ می‌کند. موسیقی تجربه یادآوری خاطرات احساسی گذشته نیز می‌تواند باشد. همچنین تجربه موسیقیایی به واسطه سیر در زمان با یک سلسله تجربیات احساسی جدیدی نیز همراه است که انسان فقط در همان لحظه شنیدن موسیقی آن را تجربه می‌کند.

در واقع، موسیقی در تخلیه روحی انسان و رضایت خاطر وی اثر فراوانی دارد و گاهی این اثرگذاری به حدی است که از موسیقی به عنوان ابزاری برای درمان استفاده می‌شود. موسیقی \_ بر خلاف نظر کسانی که آن را از احساس و زندگی واقعی افراد جدا می‌دانند \_ ریشه گرفته از زندگی حقیقی و نگرانی‌های اساسی انسان و اعمال اوست و در ارتباط مستقیم با فرهنگ و اجتماع افراد قرار

علت ارزشمندی موسیقی نزد ما چیست و چرا مخاطب از موسیقی احساس رضایت دارد؟ اگر موسیقی وسیله‌ای که می‌تواند احساس مصنف را نشان دهد یا احساس مخاطب را برانگیزد نگریسته نشود و صرفاً ظهور احساس در ظاهر افراد باشد پس چرا ما برای موسیقی ارزش بسیار قائل هستیم؟ علاوه بر آن، حتی اگر واکنش افراد به موسیقی فقط یک نوع تظاهر و جلوه ظاهری باشد باز هم می‌توان گفت تظاهر مربوط به دنیای واقعی است و دربردارنده و ناشی از واقعیت است. حتی تظاهر به غم و تجربه احساس منفی در واکنش به موسیقی به نوعی ریشه در تجربه غم در واقعیت دارد.

### واکنش‌های احساسی به موسیقی مرتبط با احساسات واقعی انسان

با توجه به تئوری‌های مطرح شده در این نوشتار، به نظر می‌رسد که موسیقی بر احساس انسان اثرگذار است و واکنش احساسی شنونده به موسیقی کاملاً جدا و مستقل از احساسات واقعی او در زندگی واقعی نیست. بلکه از واقعیت نشات گرفته است. موسیقی با احساسات انسان در واقعیت نیز مرتبط است \_ و ظهور احساس صرفاً امری که در چهره و ظاهر افراد آشکار شده باشد، بی‌آنکه ارتباطی با احساسات واقعی آنها داشته باشد نیست \_ و احساساتی که موسیقی انعکاس می‌دهد یا در شنونده بیدار می‌کند با انگیزه‌ها، امیال و اعمالی که ضمایم همیشگی آنها هستند همراه است. توان موسیقی شدیداً تحریک احساسات است به حدی که انسان را به حرکت، خنده، گریه،



حالت واقعی تصور کند. کاربرد استعاره و تمثیل در وصف تجربه احساسی گویای این است که ویژگی‌های احساسی انسان به واقعیت نزدیک و مشابه هستند. عبارت‌های احساسی که در مورد موسیقی به نحو استعاری یا تمثیلی به کار می‌روند می‌توانند بیانگر و اشاره‌کننده به تجربیات او در زندگی واقعی‌اش باشند. یعنی استعاره از حالت شخص در زندگی واقعی‌اش باشند و به عبارات واقعی و واژه به واژه که وی به واسطه زبان شفاهی و در ارتباطات واقعی‌اش به کار می‌برد شبیه هستند. در حقیقت، موسیقی بازنمود و نمادی از واقعیت احساسات انسانی است و واکنش مخاطبان به آن بیانگر آن است که میان احساسات درونی آن‌ها و موسیقی و شکل اجرای آن یک ارتباط نزدیک و عمیق وجود دارد. ولی نه آن‌گونه که شخص در تجربه موسیقایی خود را در ورطه‌ای از اندوه واقعی بداند و غصه بخورد و آن غم را همیشه به عنوان یک واقعیت همراه خود بداند.

موسیقی نه آن‌گونه که تجلی‌گرایان می‌پنداشتند تنها تجلی احساس مصنف است و نه آن‌گونه که تحریک‌گرایان می‌پنداشتند تنها تحریک‌کننده احساس مخاطب و شنونده است. از آن‌جا که قراردادهای موسیقی که طبق آن آهنگی ساخته و نواخته می‌شود توسط مصنف یا آهنگ‌ساز طراحی و تدوین می‌شوند و مصنف آن‌ها را کنترل می‌کند، موسیقی می‌تواند به مسائلی از جهان احساسات انسانی اشاره کند و متناسب با آن فهم شود. زیرا هم آهنگ‌ساز و مصنف انسان هستند و سرشار از اندیشه، ایده و احساس و هم مخاطبان آن انسان‌هایی هستند که از آهنگ تاثیر عاطفی خواهند

دارد. موسیقی در نزد کسانی که به آن علاقه‌مند هستند جایگاه ویژه‌ای دارد به طوری که زندگی و وجود و احساسات خود را با موسیقی پوشش می‌دهند و جهان خالی از موسیقی برای آنها جهانی پوچ و بی‌ارزش و بی‌معناست زیرا موسیقی را در بافت زندگی خود و در همه لحظه‌ها و اعمال خود جاری و حاضر می‌بینند. موسیقی شکل‌دهنده افکار و ایده‌ها و احساسات فرد است. اگرچه ترکیبات موسیقی مستقیماً و جزو به جزو مطابق با نگرانی‌های خاص و عملی انسان نیست ولی از چنان قدرتی در برانگیختن احساسات برخوردار است که می‌توان آن را به زندگی افراد مرتبط دانست به طوری که احساسات افراد از آن به نحو عمیقی تاثیر می‌پذیرد.

موسیقی می‌تواند معانی بسیاری را به مخاطبان خود القا کند و احساسات آنها را برانگیزد. اگر موسیقی با زندگی و احساس واقعی افراد بی‌ارتباط بود از چنان ارزشی که اکنون نزد افراد دارد برخوردار نبود و افراد را این‌چنین در گیر خود نمی‌کرد. موسیقی به زندگی افراد مربوط و بر آنان تاثیر گذار است و معانی خود را از متن زندگی می‌گیرد. زیرا سازنده و مخاطب آن هر دو در متن زندگی و واقعیت قرار دارند. به علت قوانین و قراردادهای خاص و ویژه موسیقی که متفاوت از زبان گفتار است، انسان هنگام توصیف تجربیات موسیقایی خود از صنعت استعاره و تمثیل بهره می‌برد تا احساس خود را نزدیک‌تر به آنچه خود تجربه کرده به دیگری انتقال دهد. او در استعاره از قوه تخیل کمک می‌گیرد تا تجربه خود در وضعیت واقعی را به تصور و تخیل در آورد و خود را در

نمی‌سپارد (رابینسون، ۱۹۹۷: ۲۲۸). برای چنین مخاطبی، واکنش احساسی عمیقی به موسیقی به دست می‌آید و موسیقی آینه درون شخص می‌شود که شخص هنگام گوش دادن به آن با آن یکی می‌شود. در آن لحظه تجربه موسیقایی یادآور احساسات و خاطراتی برای مخاطب می‌شود که در زندگی واقعی اش تجربه کرده است و اکنون به واسطه گوش دادن به موسیقی برانگیخته شده است و در نتیجه مخاطب احساسات درونی خود را به واسطه موسیقی بروز می‌دهد.

واکنش مخاطبان به موسیقی به این معنا نیست که خود موسیقی موضوع اصلی ناراحتی یا شادی افراد باشد. به عبارت دیگر هیچ کس معتقد نیست که موسیقی مایه رنجش یا بدشانسی یا تاسف آن‌ها باشد یا هدفش این باشد. بلکه شنونده یا آهنگ‌ساز خود تفکرات و عقایدی دارند که می‌تواند احساسات و واکنش‌های احساسی آن‌ها را توجیه کند. خود موسیقی از روی قصد واکنش غم یا شادی را در شنونده بر نمی‌انگیزد و موسیقی مایه اصلی رنج و تاسف افراد نیست. اما این که موسیقی از روی قصد موجب برانگیختن احساسات رنجش یا شادی در افراد نیست دلیل بر این نمی‌شود که هیچ رابطه‌ای میان موسیقی و احساس انسانی وجود نداشته باشد بلکه این رابطه وجود دارد و ریشه گرفته از خود انسان است که آهنگ را می‌سازد، به آن گوش می‌دهد، از آن معنا دریافت می‌کند و واکنش به آن نشان می‌دهد.

ما هنگام گوش دادن به موسیقی تنها صداها را نمی‌شنویم بلکه الهاماتی از موسیقی دریافت می‌کنیم و از لحاظ احساسی به آن واکنش نشان

پذیرفت. آهنگ‌ساز از ساخت اثر هدف و مقصدی دارد و مخاطب از شنیدن اثر دنبال مقصودی است. موسیقی می‌تواند موجب ظهور احساساتی نظیر غم و شادی یا خشم و غرور در افراد شود. موسیقی شاد، مردم را شاد می‌کند و موسیقی غمگین، مردم را غمگین می‌کند و انتقال احساس از آهنگ‌ساز به شنونده شکل می‌گیرد. بنابراین، واکنش عمیق احساسی به موسیقی انجام می‌شود؛ البته در شرایطی که هنگام گوش دادن به موسیقی باید رعایت شوند.

اولین شرط این است که مخاطب به نوعی با اثری که گوش می‌دهد آشنا باشد یعنی خود اثر برای مخاطب تا حدی آشنا باشد به طوری که ویژگی‌ای که اثر بر درون مخاطب می‌گذارد و مسیر و روند آهنگ به شکل درونی برای شنونده ثبت شده باشد. اما آن قدر هم نباید برای مخاطب آشنا باشد که مخاطب هنگام شنیدن آهنگ احساس خستگی و کسالت کند و باعث شود شنونده صحنه اجرا را ترک کند. دومین شرط این است که مخاطب توجه صمیمانه و دوستانه به آهنگ داشته باشد و نسبت به جهان خارج از فضای موسیقی بی‌توجه و بی‌اعتنا شود و همه توجهش جانب موسیقی شود. سومین شرط، صداقت احساسی نسبت به موسیقی است یعنی شخص باید اراده کند که با موسیقی یکی شود و خودش را درون فضای موسیقی ببیند و از تظاهر دروی کند. شخص باید اجازه دهد که با احساس خودش به موسیقی نزدیک شود و آن را بپذیرد و با آن به حرکت درآید. چنین شنونده‌ای به پوسته ظاهری احساسات هدایت نشده و آهنگ را به فراموشی

نهایت این نتیجه به دست می‌آید که موسیقی با احساس آدمی و جریانات روانی و معنوی درون انسان رابطه عمیقی دارد. چه موسیقی را تنها تحریک کننده احساس مخاطب بدانیم، چه آن را تنها تجلی احساس مصنف بدانیم و چه موسیقی را وسیله ای برای بروز واکنش‌های احساسی عمیق یا ظاهری و تصنعی نسبت به شنیدن آهنگ در نظر آوریم، آنچه در این میان جلوه می‌کند شکوه احساسات عظیم و زیبایی است که در طی فرآیند تجربه موسیقی بر هر انسانی جلوه می‌کند. موسیقی مانند پلی می‌تواند میان آهنگ‌ساز و مخاطب ارتباط برقرار کند و معانی یا احساساتی که مصنف و آهنگ‌ساز با آنها سرو کار داشته و قصد انتقال آن را به مخاطب در سر داشته است به آنها انتقال دهد. البته در مورد انتقال احساس از موسیقی به مخاطب یا واکنش احساسی مخاطب به آهنگ همواره استثنائاتی وجود دارد و امکان دارد که مخاطب و آهنگ‌ساز از نظر احساسی در یک مسیر قرار نگیرند و مخاطب نتواند قصد و هدف مصنف از ساخت آهنگ را به درستی یا به شکل کامل و صحیح دریافت کند. در چنین مواردی آن‌چه که مانع یگانگی مخاطب با موسیقی می‌شود، یا نبود توجه و تمرکز مخاطب و یا نبود آگاهی وی از برخی قوانین خاص و قراردادهای موسیقی است و یا پاره‌ای موانع فکری است که موجب می‌شود مخاطب واکنش احساسی متناسبی به آهنگ نداشته باشد.

تجربه موسیقایی انسان تجربه احساسی است که به شکل عمیقی بر وی اثر می‌گذارد و منجر به تخلیه درون و ابراز احساسات نهفته وی می‌شود

می‌دهیم. موسیقی نیرویی دارد که در واقعیت تجربه احساسی ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد و برای ما تجربیات جدیدی فراهم می‌کند که با تجربیات قبلی در ارتباط است. آنچه که تجربه من از موسیقی را در ارتباط با خود شکل می‌دهد آگاهی من از یک اثر موزیکال است. در واقع من (شنونده اثر) آهنگ را از صاحب اثر (آهنگ‌ساز) جدا نمی‌دانم و آهنگ‌ساز را خالق اثر می‌دانم و این تجربه مشترک میان مخاطب و آهنگ‌ساز هنگام شنیدن آهنگ به هم پیوند می‌خورد. موسیقی یک دوست صمیمی و محرم اسرار برای انسان می‌شود که آن را حس می‌کند و احساسی که به کلمات صرف در زبان گفتار قابل تقلب نیست (کروسز، ۱۹۹۳: ۶۹، ۷۱).

هنگام توصیف تجربه خود از موسیقی آن‌گاه که می‌خواهیم تجربه احساسی یا عاطفی خود را از موسیقی ابراز کنیم به کلمات استعاری و خیالی و تمثیلی پناه می‌بریم به این معنا که هنگام توصیف تجربیات موسیقایی خود و تجربه احساسی خود از زبان تمثیل و استعاره استفاده می‌کنیم.

به عبارت دیگر، ما مجبوریم از موسیقی در قالب زبانی خیالی و شاعرانه سخن بگوییم. همه این توصیفات، تفسیرها و تجسم‌ها خیالی یا استعاری هستند. در موسیقی توصیف مجازی است. در موسیقی معنا و پیوستگی موسیقایی وجود دارد. ما آن را می‌فهمیم اما قادر به ترجمه آن نیستیم (هانسلیک، ۱۹۵۷: ۵۰).

### نتیجه گیری

با توجه به نظریه‌های مطرح شده و نکات مثبت و منفی هر یک از آن‌ها که به آن‌ها اشاره شد در

Krause Michael (1993).the interpretation of music.New York.Oxford university  
 Robinson JENEFER (1997). Music and meaning.united state of America.CORNELL university.  
 the article by Andrew KANIA. (22 octobr.2007).the philosophy of music. Stanford encyclopedia.

که این تجربیات احساسی ما از موسیقی در واقعیت و احساسات واقعی انسان ریشه دارد، اما همان احساسات واقعی او هم نیستند که همیشه همراه وی و یا مایه عذاب و رنجش او باشد بلکه فقط در تجربه موسیقایی وی اتفاق می‌افتند. به این شکل که ما هنگام گوش دادن به یک آهنگ یا کنسرت یک سری خاطرات و حالات احساسی را تصور و تخیل می‌کنیم و یا ناخود آگاه به ذهن ما می‌آیند که موجب واکنش احساسی ما می‌شوند و موسیقی علت این واکنش است. موسیقی علت این یاد آوری و تخیل است. موسیقی ابزاری می‌شود برای تخیل و تصور و سپس واکنش، اما واکنشی مجازی که در لحظه اتفاق می‌افتد و در عین این‌که از واقعیت ریشه می‌گیرد با واقعیت متفاوت است و خود احساس واقعی ما که در زندگی عادی خود تجربه کرده ایم نیست. هم‌چنین توصیفات ما از حالات احساسی خود هنگام گوش دادن به موسیقی توصیفات استعاری هستند و از زبان تمثیل و استعاره برای وصف حالات خود استفاده می‌کنیم.

#### منابع:

- بریس نایجل، گات و دومینیک، لويس (۱۳۸۴)،  
 دانش نامه زیبایی شناسی، صانعی دره بیدی،  
 منوچهر، تهران، فرهنگستان هنر  
 هنفلینگ، اسوالد (۱۳۸۱)، چیستی هنر، رامین،  
 علی، تهران، شهر کتاب هرمس  
 Davies Stephen (1994).musical meaning and expression.London Cornell university press  
 HanslikEdward (1957) , The beautiful in Music, Cohen.G.Bobbs\_ Merrill